دختر ۱۶ ساله راز خانه مجردی را فاش کرد

از چاله به چاه

معصومه مرادپور/ ترنم زیبای مهر مادری را هیچ وقت در این ۱۶ سال حس نکردم... تنها چیزی که از مادرم در گوشه ذهنم مانده زورگویی، دستور و محدودیت بود... دیگر از دستورهایش خسته شده بودم و تاب چشم گفتن را نداشتم. خانه محلی شده بود برای حکومت نظامی مادرم... به دنبال آغوش مهر مادری بودم که مرا و رؤیاهایم را بفهمد....

این جملات دختر ۱۶ساله‌ای است که برای فرار از زورگویی‌های مادرش در دام دوستان نابابا گرفتار شده و سایه سرنوشت سیاه روی سرش افتاده است.

در ابتدای ورود و در هنگام معرفی خود دائماً خمیازه می‌کشید و خود را به بی‌تفاوتی کامل زده بود که با چشم‌غره‌های مادر کمی خود را جمع و جور کرد.

ولی باز هم سعی داشت با رفتارهایش این بی‌تفاوتی و نارضایتی از آمدن به مشاوره را در حرکاتش نشان دهد.

ترس از آبروی مادرانه

بنابراین مادر شروع به صحبت کرد؛ دختر من ۳ ماه پیش حدود ۸ روز از خانه فرار کرد و با پیگیری‌های آگاهی در محله‌ای دور از محل سکونتمان در یک خانه فساد پیدا شد.

از آن روز به بعد اجازه رفتن به مدرسه و داشتن موبایل را به او نداده‌ام. او از اعتماد من و پدرش سوءاستفاده کرد و آبروی ما را برد.

ما خانواده آبرومندی هستیم. شوهرم ۲۵ سال در یک کارخانه ریسندگی کار کرد و پول حلال آورد. نمی‌دانم این بچه چرا این کار را با ما کرد.

گلایه‌های دختر ۱۶ ساله

بعد از حرف‌های این مادر، از آنجایی که دختر نوجوان به‌خاطر حضور مادرش نگرانی در چهره‌اش موج می‌زد، از مادر خواسته شد دخترش را تنها بگذارد.

نگین نفس راحتی کشید و با صدای لرزان گفت: وقتی که کلاس ششم بودم، در مدرسه با دختری به نام سمیرا دوست بودم که آن موقع او کلاس نهم بود.

پدر و مادر سمیرا از هم جدا شده بودند و او با عمه و مادربزرگش زندگی می‌کرد. او همان موقع با پسری دوست بود و گاهی سیگار می‌کشید و مادرم که این موضوع را می‌دانست، حرف زدن با او را قدغن کرده بود ولی ما، همچنان دور از چشم مادرم با هم دوست بودیم.

این دخترآهی کشید و ادامه داد: سال که تمام شد، سمیرا از آن مدرسه رفت و ما دیگر همدیگر را ندیدیم. چند ماه پیش از طریق اینستاگرام دوباره همدیگر را پیدا کردیم و بسیار مشتاق بودیم که همدیگر را ببینیم؛ مخصوصاً که او می‌گفت خانه‌ای در محله... اجاره کرده و یک پراید هم دارد. من خیلی تعجب کردم که او ماشین دارد و خیلی دوست داشتم هر طوری شده او را ببینم.

چندین بار با هم قرار گذاشتیم ولی من نتوانستم سر قرار بروم چون مادرم خیلی سختگیر بود و من می‌ترسیدم او بفهمد. تا اینکه مادرم عمل جراحی کرد و من کارهای بیرون از خانه را بر عهده گرفتم. یک روز بعد از اینکه برادرم را به مدرسه بردم، دیگر خودم به مدرسه نرفتم. با سمیرا (که از روز قبل هماهنگ کرده بودیم) آمد؛ درست می‌گفت یک ماشین پراید هم داشت و خودش رانندگی می‌کرد.

اول رفتیم از دکه سیگارفروشی سیگار خرید و به من هم تعارف کرد. گفتم سیگار نمی‌کشم و تا ظهر همینطور می‌گشتیم و خوش می‌گذراندیم.

ساعت رفتن به خانه بود ولی من هنوز با سمیرا بودم. دوست نداشتم برگردم چون از مادرم می‌ترسیدم. این بود که به توصیه سمیرا به خانه او رفتم و موبایلم را هم خاموش کردم.

آن شب سمیرا البته به گفته خودش به افتخار من یک پارتی کوچولو گرفت و دوستانش را که یک پسر و دو دختر بودند، دعوت کرد.

بساط مشروب و گل هم برپا بود. هرآنچه می‌دیدم، برایم تازگی داشت ولی ته دلم خیلی آشوب بود. احساس دوگانه‌ای داشتم؛ هم برای خانواده‌ام دلم تنگ شده بود و هم خوشحال بودم که در چنین فضایی تنها هستم.

احساساتم را به سمیرا گفتم. او هم گفت بهتر است دیگر خانه نروم و از خاطرات خودش برایم گفت و کمی آرام شدم.

با خودم گفتم چه بهتر، بدون آقا بالا سر با سمیرا زندگی می‌کنم.

شب بعد سمیرا و دوستانش با هم گل کشیدند و به بهانه خریدن آب‌میوه همگی بیرون رفتند و فقط من ماندم و میلاد!

میلاد پسری ۲۴ ساله بود و از شب قبل خیلی تو نخ من بود.

وقتی که همه رفتند، به من گل داد که بکشم. من که تا به حال حتی سیگار هم نکشیده بودم، حالم بد شد و میلاد با مهربانی زیاد کمک کرد که حالم بهتر شود و همان شب در حالی که من اوضاع روانی خوبی نداشتم، به من تجاوز کرد...

حدود ۱۲ شب به بعد سمیرا و بقیه آمدند و من با گریه ماجرا را به او گفتم. او هم خیلی خونسرد گفت، حالا مگه چی شده ما با هم دوستیم و باید راحت باشیم... ۵ روز بعد هم به همین منوال گذشت تا اینکه پلیس آگاهی با شکایت والدینم محل اختفای ما را پیدا کردند. در بازجویی‌ها به آنها نگفتم که مورد تجاوز قرار گرفته‌ام. چند روز پیش به مادرم گفتم که خیلی عصبانی شد و مرا بشدت کتک زد. از رفتارهای مادرم خسته شده‌ام. از طرفی از بلایی که سرم آمده هم عصبانی هستم. دلم می‌خواست آغوش مادرم را داشتم تا بتوانم این درد عظیم را تحمل کنم.

نظر کارشناسی

سحر بوجارزاده، مشاور و مددکار

نگین در خانواده‌ای با سبک فرزندپروری مستبدانه یا سختگیرانه رشد کرده است. مادرسالاری و پدر در حاشیه است. کنترلگری حاکم بر خانواده از سوی مادر، باعث فاصله ارتباطی نوجوان و مادر شده است، به گونه‌ای که نوجوان را از فضای خانواده گریزان کرده است. نوجوان دچار خلأ عاطفی شدیدی است. در اتفاق افتاده، نگین به علت تجاوز دچار **ptsd** شده است که به علت فضای سرد و تهدیدآمیز خانواده نادیده گرفته شده است که می‌تواند در درازمدت مشکلات حادتری را رقم بزند. دستور و فرمان دادن به فرزندان تا زمانی قابلیت اجرا دارد که فرزندان فضای گرم خانه را لمس کنند.

صرف دستور خانه سرد است و دختر و پسر برای رهایی از این حس کلافه‌کننده سراغ کسانی خواهند رفت که در ظاهر به آنها مهربانی می‌کنند و در دل سعی در فریب آنها دارند. آغوش مهربان والدین بویژه مادر در خانه یک امر مهم و ضروری است. تا وقتی که فرزندان این حس را تجربه کنند، هیچ‌گاه به افراد غریبه پناه نخواهند برد. عشق‌ورزی درست به فرزندان را والدین باید بیاموزند. باید پدر و مادرها این مهم را بیاموزند چرا که در فضای بیرون خانه، هستند افرادی که با این ترفند درصدد فریب فرزندان شما هستند.

در گفت‌وگو با «ایران» مطرح شد

ناگفته‌های قاتل پیرزن تنها قبل از قصاص

مردی که با وسوسه سرقت از خانه پیرزن تنها، وی را کشته و در جنایتی فجیع جسد خون‌آلودش را در باغچه همسایه دفن کرده بود به قصاص محکوم شد.

جنایت در ده ونک

به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده با تماس یک زن جوان با مأموران کلانتری ونک در دستور کار پلیس قرار گرفت. وی که صبح ۱۰ بهمن سال ۱۴۰۰ با کلانتری تماس گرفته بود، گفت: ما سال‌هاست در ده ونک ساکن هستیم. چند روز است از خانه همسایه‌مان بوی تعفن به مشام می‌رسد. پیرزن همسایه تنها زندگی می‌کند و چند روزی است او را ندیده‌ایم. ما نگران او هستیم. با این تماس، مأموران به خانه پیرزن تنها رفتند و پس از گشودن در، با جسد وی در حالی روبه رو شدند که شواهد نشان می‌داد چند روز از مرگش گذشته است.

در بررسی‌ها روشن شد زن تنها قربانی جنایت یک آشنا شده است. جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و مأموران برای افشای راز جنایت به تکاپو افتادند. بدین ترتیب مأموران در نخستین گام از تحقیقات به پرس و جو از همسایه‌ها پرداختند. یکی از آنها گفت: صاحبخانه زنی بازنشسته به نام سوسن بود که ۷۲ سال داشت و به تنهایی زندگی می‌کرد. فقط گاهی اوقات مرد جوانی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کرد و کارهای او را انجام می‌داد. آخرین بار مرد جوان را دیدیم که با چند وسیله از این خانه خارج شد. یکی دیگر از همسایه‌ها گفت: ما هر روز پیرزن را می‌دیدیم. اما چند روزی بود که از او خبری نبود و بوی تعفن از خانه‌اش به مشام می‌رسید. آخرین بار مردی ۵۰ ساله را که همیشه به خانه پیرزن رفت و آمد داشت، در کوچه دیدیم و حال سوسن را پرسیدیم اما او گفت حال پیرزن خوب است و در خانه استراحت می‌کند. بدین ترتیب با اطلاعاتی که همسایه‌ها به پلیس داده بودند، این مرد به‌عنوان مظنون ردیابی شد. پلیس در بخش دیگری از تحقیقات دریافت پژو ۲۰۶ قربانی نیز سرقت شده است.

بازداشت مرد افیونی

مأموران با تجمیع اطلاعات، مرد آشنا به نام شهرام را که به خانه پیرزن رفت و آمد داشت، شناسایی کردند. سرانجام مأموران وی را بازداشت و خودروی قربانی را که مقابل خانه‌اش پارک شده بود، کشف کردند. متهم در بازجویی‌ها لب به اعتراف گشود و گفت: سوسن را از سال‌ها قبل می‌شناختم و او به من اعتماد داشت. من همیشه کارهایش را انجام می‌دادم و سوسن هم در مقابلش به من پول می‌داد. چند روز قبل ماشین او را گرفتم تا تعمیر کنم، بعد از اینکه ماشین را به او تحویل دادم از من خواست برای گرفتن پول تعمیر و دستمزدم به آپارتمانش بروم. وقتی به آنجا رفتم و دسته‌های تراول چک را دیدم، وسوسه شدم. من در یک لحظه پتویی را روی سر پیرزن انداختم و او را خفه کردم. سپس به سراغ تراول‌ها رفتم اما وقتی آنها را شمردم متوجه شدم ۲ میلیون تومان بیشتر نیست. من از کاری که انجام داده بودم، پشیمان شدم. اما از ترسم جسد را به داخل دستشویی برده و مُثله کردم و داخل کیسه گذاشتم و بخشی از جسد را نیز در باغچه‌ای در همان محله دفن کردم. وی ادامه داد: سپس کلید خانه را برداشتم و با پول‌های سرقتی مقداری مواد مخدر خریدم و یک هفته مصرف کردم. وقتی پول‌هایم تمام شد چند باری به خانه سوسن رفتم و لوازم خانه‌اش را برداشتم تا آنها را بفروشم.

آخرین باری که به خانه سوسن رفته بودم، جسد متعفن شده بود. سعی کردم با تکه تکه کردن جسد هر بار بخشی از آن را به بیرون از خانه ببرم و دفن کنم اما چون همسایه‌ها به من مشکوک شده بودند دیگر به خانه پیرزن نرفتم. من در این مدت به خانواده‌ام گفته بودم که ماشین را قسطی خریده‌ام. با اعترافات تکان‌دهنده مرد معتاد، بقایای سر قربانی نیز در باغچه‌ای در همان محل کشف شد. پرونده جنایت تکان‌دهنده با صدور کیفرخواست به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و شهرام از خود دفاع کرد.

در دادگاه مرد افیونی چه گذشت؟

در ابتدای جلسه، اولیای دم درخواست قصاص را مطرح کردند. سپس شهرام در جایگاه ویژه ایستاد و به تشریح ماجرا پرداخت. وی در حالی که سرش را پایین انداخته بود و اشک می‌ریخت، گفت: باور کنید قصد کشتن پیرزن را نداشتم. من آن روز شیشه مصرف کرده بودم و حال طبیعی نداشتم. پیرزن چند روز قبل از من خواسته بود تا ماشینش را به تعمیرگاه ببرم. اما ما سر مبلغی که بابت تعمیر ماشین پرداخته بودم با هم درگیر شدیم. او شروع به داد و فریاد کرد و من دستانم را دور گلویش گرفتم. باور کنید فقط می‌خواستم او را ساکت کنم اما یکباره متوجه شدم دیگر نفس نمی‌کشد. وی درباره مُثله کردن قربانی گفت: برای اینکه جسد شناسایی نشود، تصمیم گرفتم جسد را تکه تکه کنم. من می‌خواستم پیکر پیرزن را هم از خانه بیرون ببرم و دفن کنم اما چون همسایه‌ها مشکوک شده بودند، پشیمان شدم. من شرمنده اولیای دم هستم. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به مدرک‌های موجود در پرونده، وی را به قصاص محکوم کردند.

پسر ۱۶ ساله به قتل رسید

عیادت خونین از مرد بیمار

مرد جوانی که همراه پدر و برادرش برای عیادت مرد بیماری رفته بود، پسر نوجوان او را در درگیری خونین کشت.

این مرد در حالی در دادگاه کیفری تهران محاکمه می‌شود که خانواده قربانی جنایت برای وی حکم قصاص خواسته است.

جنایت در اسلامشهر

به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده از ۲ اسفند ماه سال ۹۸ به دنبال وقوع درگیری دسته‌جمعی در خانه‌ای در چهاردانگه اسلامشهر آغاز شد. در آن درگیری که پسر ۱۶ ساله‌ای به نام سیروان زخمی شده بود به بیمارستان منتقل شد اما ساعتی بعد به خاطر شدت خونریزی جان سپرد.

بررسی‌ها نشان می‌داد این پسر در درگیری دسته‌جمعی که در خانه‌شان میان پدرش و یک مرد و ۲ پسرش رخ داده بود جان سپرده است.

اعتراف دروغ برادر بزرگ‌تر

بدین ترتیب مرد ۳۹ ساله‌ای به نام کامبیز که میهمان خانه آنها بود، بازداشت شد و به درگیری خونین اعتراف کرد.

وی گفت: پدرم و پدر سیروان باهم نسبت فامیلی دارند. پدر سیروان مدتی بود به خاطر بیماری در بستر افتاده بود. به همین خاطر آن روز همراه پدرم و برادر کوچک‌ترم داوود به خانه آنها رفتیم تا از پدر سیروان عیادت کنیم، اما آنجا پدرم و پدر او با هم درگیر شدند. درگیری میان آنها بالا گرفته بود که سیروان به سمت من حمله کرد و من برای دفاع از جان خودم و پدر و برادرم به ناچار او را با چاقو زدم.

این ادعا در حالی مطرح شد که شاهدانی که در محل جنایت حضور داشتند برادر کوچک وی به نام داوود را به عنوان عامل جنایت معرفی کردند. آنها گفتند وقتی دعوا بالا گرفت داوود با چاقو به سینه سیروان زد و گریخت.

قاتل برادرکوچک‌تر بود

داوود ۳۵ ساله نیز بازداشت شد و به درگیری خونین اعتراف کرد. پدر وی نیز به اتهام شرکت در درگیری دسته‌جمعی منجر به قتل بازداشت شد.

در حالی که همه مدارک علیه داوود بود، وی لب به بیان حقیقت گشود و به قتل پسرنوجوان اعتراف کرد.

اعتراف به قتل

وی گفت: من سیروان را با چاقو زدم، اما برادر بزرگم سعی کرد قتل را گردن بگیرد ولی حالا حقیقت را می‌گویم. وقتی ما برای عیادت پدر سیروان به آنجا رفته بودیم پدرم و پدر او به خاطر اختلاف قدیمی که با هم داشتند، درگیر شدند. درگیری میان ما بالا گرفت و سیروان به ما حمله کرد. من هم به ناچار چاقو کشیدم اما قصد کشتن او را نداشتم. وقتی با هم گلاویز شده بودیم، تیغه چاقو در دستان سیروان بود. سعی کردم آن را از دستش بگیرم، اما در این میان ناخواسته چاقو به سینه او برخورد کرد.

به دنبال اعتراف وی برایش کیفرخواست صادر و پرونده به شعبه ۱۳ دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد.

قرار است داوود به اتهام قتل و پدر و برادرش به اتهام شرکت در درگیری منجر به جنایت از خود دفاع کنند. این در حالی است که اولیای دم برای آنها اشد مجازات خواسته‌اند.

گفت‌وگو با متهم

چند سال داری؟
۴۷ سال دارم.

سابقه داری؟
یک سابقه سرقت و یک سابقه مواد مخدر در پرونده‌ام دارم.

شغلت چه بود؟
چون اعتیاد داشتم کار درست و حسابی نداشتم. گاهی اوقات به خانه پیرزن می‌رفتم و خریدهایش را انجام می‌دادم. او هم در عوض به من پول می‌داد.

پیرزن را چه مدت می‌شناختی؟
او همسایه خانه پدرم بود و من از بچگی او را می‌شناختم. او به من اعتماد داشت به همین خاطر مرا به خانه‌اش راه می‌داد.

اهل کجایی؟
ساکن کرج هستم. هربار به تهران می‌آمدم به خانه پیرزن می‌رفتم و به او سر می‌زدم.

چرا او را کشتی؟
آخرین بار پژو۲۰۶ او را به تعمیرگاه بردم اما وقتی برای گرفتن دستمزدم به خانه پیرزن رفته بودم با هم درگیر شدیم. او شروع به داد و فریاد کرد. اگر او داد و فریاد نمی‌کرد، من آنجا را ترک کرده بودم و چنین ماجرایی هم رخ نمی‌داد.

پشیمان هستی؟
من واقعاً قصد کشتن او را نداشتم. گلویش را گرفتم تا ساکت شود. اما وقتی به خودم آمدم او مرده بود.

چه وسایلی سرقت کردی؟
من فکر می‌کردم او در خانه‌اش پول زیادی دارد. اما فقط ۲ میلیون تومان پول نقد از خانه او پیدا کردم. من چندبار بعد هم به خانه‌اش رفتم و وسایلی مانند جاروبرقی، فرش، تلویزیون و قابلمه‌هایش را دزدیدم.

وسایل سرقتی را چقدر فروختی؟
چون اعتیاد داشتم کسی آنها را از من نمی‌خرید. به همین خاطر به ناچار وسایل را به خانه پدرم بردم و در نهایت کل وسایل را به مبلغ ۳ میلیون تومان به یک ضایعاتی فروختم.

چطور دستگیر شدی؟
وقتی فهمیدم همسایه‌ها به ناپدید شدن پیرزن مشکوک شده‌اند و سراغش را از من می‌گیرند دیگر به آنجا نرفتم. من در خانه‌ام در کرج بودم که از سوی پلیس دستگیر شدم.

چرا پژو۲۰۶ پیرزن را با خودت به کرج برده بودی؟
می‌خواستم در فرصتی مناسب آن را قولنامه‌ای بفروشم.

می‌دانی چه حکمی در انتظارت است؟
فرزندان پیرزن برایم قصاص خواسته‌اند. آنها حق دارند. پیرزن و فرزندانش به من اعتماد داشتند اما من به آنها خیانت کردم.

خاطره

عروس و داماد میلیون دلاری

محمدهادی جعفرپور حقوقدان / در سالن دادگاه خانواده منتظراعلان جلسه رسیدگی بودم که مشاجره جوان سی و چندساله‌ای با مرد میانسالی توجهم را جلب کرد.

جوان با عصبانیت فریادگونه می‌گفت :آن شب که به زور و تهدید به بهانه رسیدن به منافع خودتون و شراکت با پدر من روی زندگی من ودخترتون قمارکردید از خدا خواستم تا تقاص این زورگویی ومنفعت طلبی را ازتون بگیره.

شرح ماجرا

ازدواج زهره و رضا بدون رضایت این دو با اجبار خانواده‌ها سر گرفته بود.از آن دست ازدواج‌هایی که والدین عروس وداماد به خیال واهی و غیرمنطقی، تحقق عشق و علاقه بین زوجین را به پس از زندگی مشترک حواله می‌کنند و به اشتباه باور دارند شناخت و علاقه پیش از ازدواج چندان اهمیتی ندارد و در جریان زندگی عشق و علاقه ایجاد خواهد شد. وعده‌ای که احتمال عملی شدن آن غیر ممکن نیست اما در زندگی زهره و رضا عملی شدن چنین وعده‌ای غیر ممکن شده بود. دعوا و مرافعه تنها وجه اشتراک زندگی این دو بود، زن و مردی که تنها در شناسنامه عنوان همسر داشتند وهیچ نشانه‌ای از زندگی مشترک در روابطشان ولو به ظاهر دیده نمی‌شد.

پدر رضا نماینده انحصاری شرکتی شناخته‌شده در شهرستان بوده که متوجه می‌شود پدر زهره در صدد اخذ نمایندگی از شرکت رقیب است. پدر رضا با این احتمال که با تأسیس چنین نمایندگی بِرَند تجاری و منافعش در خطر ورشکستگی قرار خواهد گرفت، به فکر حذف رقیب افتاده و کم‌هزینه‌ترین راهکار و مؤثرترین مانع در دفع چنین خطری را پیشنهاد شراکت می‌داند. پس از طرح موضوع، پدر زهره برای قبول شراکت، شرط عجیبی می‌گذارد؛

ازدواج زهره با رضا آن هم با مهریه ۲۰۰۰ سکه‌ای!

رضا گفت: همان روزهای ابتدایی متوجه شدم که پدر زهره با خواستگار سمج و دلباخته دخترش به جهت اوضاع مالی نامناسب وی مخالفت می‌کند.بنابراین با یک تیر دو نشان را هدف گرفته هم از شر خواستگار بی‌پول خلاص می‌شود هم از طریق مشارکت با پدرم به نان و نوایی می‌رسد. زهره هم که از قصد پدر مطلع بوده برای قبول پیشنهاد وی و ازدواج با من یک سهم از سهام شراکت پدرش را گرفته لذا مطمئن بودم، ترس از دست دادن سهام شرکت مانع هر اقدامی از سوی زهره خواهد بود وگرنه لحظه‌ای معطل نمی‌کرد و مهریه‌اش را اجرا می‌گذاشت تا مرا وادار به قبول شرایطش کند، منتها آنقدر وابسته آن یک سهم شراکت بود که به‌رغم کم محلی‌های من جرأت چنین کاری نداشت من هم تعمداً زندگی را رها کرده، عاطل و باطل برای خودم زندگی می‌کردم و کل هزینه زندگی را پدر زهره و من تأمین می‌کردند.

زهره به‌رغم رضایت نداشتن از زندگی با رضا، بابت شرط و شروط پدرش جرأت مطرح کردن موضوع طلاق را نداشته به هر طریق و راهی متوسل می‌شد تا رضا را وادار به طلاق کند، رضا هم که از شرط و شروط پدرزهره مطلع بود تنها راه جدایی و متارکه را طلاق توافقی و بخشش کل مهریه اعلام کرده بود، مسیری که برای زهره غیرممکن بود. به قول رضا دختر و پدر شبیه هم بودند و کل زندگی و روابطشان را با آدم‌ها، بر مبنای قیمت دلار و میزان پولی که ممکن است در آن رابطه نصیبشان شود می‌دیدند.

زهره با جست‌وجو در اینترنت و فضای مجازی متوجه می‌شود، چنانچه همسرش محکوم به مجازات زندان شود می‌تواند به استناد ماده۱۱۳۰قانون مدنی درخواست طلاق به جهت عسر و حرج مطرح کند. لذا موضوع را با همان خواستگار سابقش در میان گذاشته پس از مشورت به این نقشه می‌رسند که با جاساز کردن مواد مخدر در خودروی رضا و سپس گزارش به پلیس و تشکیل پرونده، شرایط برای طرح دعوی عسر و حرج و طلاق فراهم خواهد شد.

چند روز بعد مواد مخدر مورد نیاز را تهیه کرده، با جاساز کردن مواد در ماشین رضا نقشه طراحی شده عملی می‌شود.اما...

زهره طی گزارشی به اداره مبارزه با مواد مخدر شماره پلاک ماشین رضا را به عنوان خودروی حامل مواد اعلام می‌کند.غافل از اینکه «چاه نکن بهرکسی/ اول خودت بعداً کسی.» پیش از آنکه نقشه زهره به مرحله نهایی برسد، نیمه شب همان روز زهره با صدای زنگ تماس مادرش از خواب پریده، متوجه می‌شود حال پدرش خوب نیست و اورژانس پدر زهره را به درمانگاه اعزام کرده است.

زهره دستپاچه و با عجله، سوئیچ ماشین رضا را برداشته و به سمت بیمارستان حرکت می‌کند. در ورودی بیمارستان، زهره به اتهام حمل مواد مخدر بازداشت می‌شود!

بازداشت زهره، موقعیت مناسبی را برای رضا فراهم می‌کند تا شرط و شروط متارکه از وی را عملی کند.پس از اینکه زهره با تودیع وثیقه از بازداشت خلاص می‌شود، هردو خانواده دورهم جمع می‌شوند تا صحبت‌های این دو را بشنوند.

زهره:« این آقا میگه کل مهریه‌ام رو ببخشم تا طلاقم بده اما من راضی به چنین شرطی نیستم و اگر منع و شرط پدر نبود تا الان مهریه‌ام را اجرا گذاشته بودم و امروز به جای من ایشون زندان بودند، حالا هم که این اتفاق افتاده وآب از سرم گذشته حاضر به طلاق با چنین شرطی نیستم.»

رضا:« اتفاقاً منم قصد طلاق و متارکه ندارم بلکه قصد تجدید فراش دارم، بالاخره مردی که همسرش در حبس هست این حق رو داره که با اذن دادگاه اقدام به تجدید فراش کند.شما هم هر وقت از زندان خلاص شدی راجع به زندگی کنار من مختاری، خواستی مهریه رو اجرا بگذار، خواستی بیا زندگی کن میل خودته»!

رضا چند روز بعد، پس از مشاوره با یکی از وکلا در دایره معاضدت کانون وکلا دادخواست الزام زهره به تمکین را تقدیم دادگاه خانواده کرده، پس از صدور حکم تمکین علیه زوجه، دادخواست تجدید فراش که در قالب خواسته اذن ازدواج مجدد طراحی شده به دادگاه ارائه و جلسه رسیدگی به این پرونده با حضور پدر زهره در دادگاه به مشاجره و مباحثه‌ای کشیده شده بود که من شاهد آن بودم.

سعی کردم به کمک مادر رضا به دعوا و مرافعه داماد با پدر زن خاتمه دهم وهردو طرف مرافعه را به دفتر دعوت کردم تا در شرایطی به دوراز خشم و عصبانیت با گفت‌وگو مشکلات رفع شود.

سرانجام زندگی ای که برمبنای دروغ و منافع مالی تشکیل شده بود با محکومیت زهره به اتهام حمل مواد مخدر حاصلی جز خسران دو طرف معامله و آسیب روحی فرزندان نداشت.

برای جلسه‌ای که قرار بود والدین رضا و زهره به اتفاق رضا حضور داشته باشند، شرح مفصلی از مسیر دادگاه و موانعی که ممکن است در پیشرفت دعاوی احتمالی مانع حصول نتیجه دلخواه شود با هدف سوق دادن ایشان به مصالحه و سازش تنظیم کردم.

جلسه با حضوراعضای هردوخانواده تشکیل شد و ابتدا راجع به چگونگی تحقق عسر و حرج زوجه مذکور در ماده۱۱۳۰قانون مدنی و شروط ضمن عقدنکاح مختصر توضیحی دادم که اصلی‌ترین شرط اعمال مفاد ماده مذکور، محکومیت قطعی زوج و اجرای ۵سال حبس شوهراست لذا صرف اتهام شوهر به جرم، پیش از محکومیت وی آن هم به ۵سال حبس سبب عسر و حرج از این طریق نخواهد شد.در ادامه راجع به تبعات کاری که زهره در حق رضا کرده بود مستند به ماده۶۹۹قانون مجازات، توضیح دادم که مجازات چنین رفتاری شش ماه تا سه سال حبس خواهد بود. سپس خطاب به رضا راجع به ضرورت قطعی شدن حکم تمکین زن برای دادخواست تجدید فراش توضیحاتی دادم تا متوجه شود برای رسیدن به چنین مرحله‌ای لااقل یک سال دوندگی و پیگیری در دادگاه خانواده لازم است و هیچ یک از این موضوعات حتی محکومیت زهره به حبس ولو حبس طولانی مدت وی ساقط حق مهریه و مانع مطالبه مهریه وی نشده، حتی ممکن است تجدید فراش رضا دلیلی بر تمکن مالی وی برای پرداخت مهریه وسبب عدم پذیرش ادعای اعسار و تقسیط مهریه شود لذا صلاح هردو برآن است که با توافق نسبت به حل وفصل اختلافات اقدام کنند.